

صفحات ۱۳۴ - ۱۱۳

سیر تطور اصول دین در مکاتب اهل سنت

ناصر فروهی^۱

سید احمد حسینی^۲

زهره فصل بهار^۳

چکیده

بحث از اصول دین یکی از مسائل مهم در بین متفکران مسلمان است. این مفهوم با اهمیت در نزد مسلمانان تاریخ ویژه‌ای را طی کرده است. مفهوم اصول خمس در کتاب و سنت و در زمان آغاز شکل‌گیری بحث‌های کلامی وجود نداشته است و بعدها و مخصوصاً در اثر معتزله وارد مباحث کلامی شده است. در دوره‌های نخست، اصطلاح اصول دین به معنای مطلق مباحث اعتقادی به کار می‌رفت و طیف وسیعی از مباحث اعتقادات را شامل می‌شد. بنابراین در این دوره و در میان گرایش‌های نخستین کلامی هنوز مفهوم اصول خمس به عنوان یک مفهوم مشخص شکل نگرفته بود. در ادامه مفهوم اصول خمس وارد قاموس معتزله شد و به تعداد خاصی از اعتقادات اطلاق گردید. معمولاً در این دوره پنج مورد برای اصول نام برده می‌شد. بعدها این اصول در دیگر نحله‌های کلامی هم از لحاظ تعداد و هم در موارد تغییراتی کرده است به طوری که گاهی هفت مورد و یا حتی پانزده مورد نیز برای این اصول برشمرده شده است. با وجود همه تاریخ‌غنی که این مفهوم نزد معتزله طی کرده است، اما نزد دیگر مکاتب کلامی که بیشتر ایمان‌گرا بوده‌اند مانند اشاعره یا ماتریدیه مفهوم اصول خمس وجود ندارد و آنها نیز مفهوم اصول دین را به معنای مطلق اعتقادات به کار می‌برند.

واژگان کلیدی

اصول دین، کلام اسلامی، خوارج، مرجئه، معتزله، اشاعره، ماتریدیه.

Email:forouhi_naser@yahoo.com

۱. استادیار دانشگاه تبریز،

Email:ahmadhosseinee@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان،

Email:zohrebahar68@gmail.com ۳. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تبریز،

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۱۲ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۶/۱۵

طرح مسأله

امروزه مبحث اصول دین یکی از مباحث محوری و مبنایی مباحث کلامی است. مانند بسیاری از مباحث در تاریخ اندیشه، بحث از اصول دین نیز تاریخ خاص خود را گذرانده است. در دوره‌های نخستین شکل‌گیری مباحث کلامی، اصطلاح اصول دین بر مطلق مباحث کلامی اعم از خداشناسی، مباحث مربوط به نبوت، معاد، کلام الهی، امامت، خلافت و ... دلالت می‌کرد؛ اما رفته رفته و با پیدایش اصطلاح اصول خمسه، این اصطلاح معنای مضیق‌تری پیدا کرد و به تعداد خاصی از اعتقادات اطلاق شد.^۱ مباحث کلامی قرن نخست هجری، مباحثی پراکنده و شامل موضوعات متنوعی بوده است. توحید، امامت، ایمان و کفر، جبر و اختیار و ... از جمله مسائلی بود که در این دوره بیشتر مورد بحث قرار می‌گرفت.

با آنکه بسیاری از مفاهیمی که بعدها تحت عنوان اصول دین مورد بررسی قرار گرفت در قرون اولیه وجود داشت اما در این دوران، مفهوم اصول دین شکل نگرفته بود. واژه

۱. نکته مهمی که باید در اینجا مدنظر قرار داد تفاوت میان اصول دین و ارکان شریعت یا اصول شریعت است. در قاموس کتب کلامی، از اعتقادات تحت عنوان اصول یاد شده است و از اعمال مکلفین با عنوان فروع دین و یا ارکان شریعت یا ارکان دین یاد می‌شود. اصطلاح ارکان شریعت در احادیث ریشه دارد. بر اساس حدیثی که بخاری در صحیح خود از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌کند، اسلام بر پنج پایه استوار شده است که عبارتند از: شهادت به توحید و نبوت پیامبر، نماز، زکات، حج و روزه. (بخاری، ۱۹۸۱، ۸؛ بغدادی، ۱۴۰۸، ۳۳۵؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰، ۱۶۳) همانگونه که ملاحظه می‌شود، چهار مورد از این ارکان از جنس عمل‌اند و تنها یکی - شهادت به توحید و نبوت - از جنس اعتقادات است. امروزه این ارکان پنج-گانه به عنوان عقائد استاندارد اسلامی در جهان اهل سنت معرفی می‌گردند. (Sheikh, 2006) گاهی نیز از اصطلاح اصول شرعی برای بیان مبانی احکام دینی - در مقابل اصول دین به معنای مبانی اعتقادی دین - استفاده شده است. (شهرستانی، ۱۴۲۵، ۲۱۰) اصطلاح دیگری که در اینجا باید مفهوم آن روشن شود و تفاوتش با اصول دین معلوم گردد، اصطلاح اصول شریعت است. بغدادی می‌گوید معتزله اصول شریعت را قرآن، سنت و اجماع سلف می‌دانند. (بغدادی، ۱۴۰۸، ۳۱۵) همانگونه که ملاحظه می‌شود، بغدادی اصطلاح اصول شریعت را به معنای منابع احکام فقهی به کار برده است. در این معنا، اصول شریعت از جنس آیات و روایات است و ارتباط اندکی با اصول دین به معنای اعتقادات دارد. در این مقاله از اصول دین تنها به معنای مجموعه خاصی از اعتقادات اساسی و پایه بحث خواهد شد.

اصول دین در آثار متقدم بسیاری به کار رفته است و حتی کتب فراوانی با نام اصول دین خوانده شده‌اند. اما با دقت در این آثار معلوم می‌شود که آنها مشتمل بر مجموعه کاملی از تمامی مباحث کلامی زمان خود بوده‌اند و عملاً واژه اصول دین به معنای مطلق اعتقادات به کار می‌رفته است. اما روند تضییق مفهوم اصول از زمان معتزله متقدم آغاز شده است و بعدها مورد پذیرش عموم معتزله قرار گرفته است. اما در تاریخ کلام همواره همان پنج اصل مورد قبول نبوده‌اند بلکه عددهای متفاوت و مصادیق متنوعی به عنوان اصول دین اسلام بیان شده است. گاهی پنج اصل، گاهی شش اصل و گاهی هفت رکن ذکر می‌شد و یا دیگر فرقه‌های اسلامی که عدد پنج را در اصول دین پذیرفته‌اند، موارد دیگری غیر از اصول معتزله را به عنوان این اصول مطرح کرده‌اند.

پرسش اصلی این مقاله آن است که مبحث اصول دین در میان مکاتب کلامی اهل سنت چه تطوری را طی کرده است؟ از آنجا که این تحقیق سیر تطور یک اندیشه را پی جویی می‌کند، ضمن تحقیقات تاریخ اندیشه دسته بندی می‌شود. در بررسی تاریخ اندیشه-ها باید در نظر داشت که مفاهیم سیالند و در گذر تاریخ، روندهای متفاوتی را طی می‌کنند به طوری که گاه موسع تر می‌شوند و مصادیق بیشتری را در بر می‌گیرند و گاه مضیق تر می‌شوند و برخی از مصادیق خویش را از دست می‌دهند. گاهی در هم می‌شکنند و به چند مفهوم دیگر تقسیم می‌شوند و گاهی با مفهوم دیگری در می‌آمیزند و حوزه جدید معنایی را شکل می‌دهند. تمامی این روندها در مورد مفاهیم اصول دین و اصول خمسه نیز صدق می‌کند.

۱- در جستجوی سرآغاز بحث از اصول دین:

با آنکه اصطلاح اصول دین اصطلاحی بسیار مهم است اما این اصطلاح قرآنی نیست و حتی در احادیث نیز وجود ندارد بلکه این اصطلاح بعدها توسط متکلمان وضع شده است. (گذشته، ۱۳۷۹، ۲۸۲) از دوره‌های نخستین و مخصوصاً در قرن اول هجری آثار بسیار معدودی برجای مانده است و در این آثار هم هیچ اثری از اصطلاح اصول دین به چشم نمی‌خورد. البته این بدان معنا نیست که مفاهیمی که هر یک بعدها در زمره اصول خمسه و یا اصول هفت گانه و یا اصول پانزده گانه وارد می‌شوند، وجود نداشته‌اند؛ بلکه

برعکس، تمامی و یا اکثر این مفاهیم از همان دوره‌های نخستین در آثار و بحث‌های متکلمان به صورت پراکنده وجود داشته‌اند.

۲-۱- گرایش‌های نخستین:

در دوره‌های نخستین فعالیت متکلمان که معمولاً تا اواخر قرن نخست ادامه دارد، مباحث کلامی به بحث‌های پراکنده‌ای در خصوص موضوعات منفرد اختصاص دارد. در این دوران گاهی بحث کلام الهی و گاهی مساله خلافت و امامت مورد مناقشه متکلمان قرار می‌گرفت. مسلمانان در صدر اسلام تا زمان ابوبکر در هیچ مساله‌ای به جز امامت اختلاف نظر نداشتند. (اشعری، ۱۴۰۰، ۵) در این دوره اصطلاح اصول دین معنای موسعی داشته است به طوری که ابن عبدالرحمن ملطی، مساله‌ای مانند اجماع امت را به عنوان اصلی از اصول دین مطرح کرده است. (ملطی، ۱۴۱۳، ۲۵) در این گرایش‌ها نمی‌توان اصطلاح اصول دین را به معنای مجموعه تعریف شده‌ای از اعتقادات یافت. با این حال با توجه به اینکه در قرن نخست بیشتر بحث‌ها حول مساله ایمان و کفر متمرکز بوده است (ابن ندیم، ۱۳۵۰، ۲۰۱) و هر یک از این گرایش‌های نخستین به چند اعتقاد مهم به عنوان شرط ایمان اشاره کرده‌اند، ما آنها را به عنوان اصول دین ایشان لحاظ می‌کنیم.

۲-۱-۱- قدریه:

از معروفترین چهره‌های این گروه می‌توان به عمر مقصوص و معبد جهنی اشاره کرد. اما شاید مهمترین چهره این گروه، غیلان دمشقی بود که به اختیار انسان اعتقاد داشت. او همچنین در خصوص انتخاب خلیفه نیز به اجماع مسلمین اعتقاد داشت. قدریه را می‌توان به عنوان اسلاف و متقدمین معتزله در نظر گرفت. ایشان تقریباً در همه اصول خمسه نسبت به معتزله پیشرو بودند. (صابری، ۱۳۸۸، ۱۲۸) ایشان به واسطه عقل‌گرایی که داشتند به عدل و اختیار اعتقاد داشتند و جبر را رد می‌کردند. ایشان در خصوص مساله امامت معتقد بودند امامت امری الهی نیست و منحصر در قریش و یا حتی منحصر در اعراب هم نیست بلکه مسلمانان می‌توانند با شورا در میان خود کسی را به عنوان امام و خلیفه انتخاب نمایند. (همان، ۶۳-۶۱) به هر حال، مباحث کلامی نزد قدریه حول تک مفهوم‌هایی پراکنده می‌گشت و اصطلاح اصول دین نزد ایشان وجود نداشت.

۲-۱-۲- خوارج:

یکی از نخستین گرایش‌ها که در همان دهه‌های نخستین پس از هجرت به وجود آمد، نحله خوارج بود. در این نحله‌ی نخستین نیز ما با نظامی مفصل و منسجم از آراء کلامی در زمینه‌های گوناگون مواجه نیستیم بلکه با چند نظریه پراکنده مواجهیم که در بستری تاریخی و به مناسبت حوادث تاریخی مطرح شده‌اند. یکی از مهمترین مسائلی که ظهور فرقه خوارج را سبب شد مساله خلافت و امامت بود. اشعری سه قول اجماعی را به خوارج نسبت می‌دهد که عبارتند از اینکه ارتکاب کبیره موجب کفر می‌شود و حضرت علی کافر است و خداوند صاحب کبائر را به عذاب دائمی دچار می‌کند. (اشعری، ۱۴۰۰، ۸۶) بغدادی هم چند عقیده مشترک را برای خوارج نام می‌برد که با آنکه برای آن از اصطلاح اصول دین استفاده نمی‌کند اما می‌توان این موارد را به عنوان اصول خوارج تلقی کرد. این موارد عبارتند از: تکفیر علی و عثمان و حکمین و هر آنکس که به حکمیت راضی باشد و اهل جمل، تکفیر مرتکب کبیره و وجوب خروج بر امام جائز. (بغدادی، ۱۴۰۸، ۵۶-۵۵)

شاید جالب به نظر برسد که خوارج به بسیاری از عقائدی که بعدها توسط معتزله تحت عنوان اصول خمس قرار گرفتند مانند توحید یا امر به معروف و نهی از منکر اعتقاد داشتند اما برای آنها از اصطلاح اصول دین استفاده نمی‌کردند. از عقاید مهم و مبنایی خوارج مساله توحید و شرک و تکفیر است. خوارج مانند معتزله به اختیار انسان اعتقاد دارند و از این رو انسان را مسوول همه افعال خویش می‌دانند. به همین دلیل ایشان انسان را در گناهانش مقصر به شمار می‌آورند و معتقدند اگر کسی گناه کبیره انجام دهد از دین خارج می‌شود. ایشان همچنین به دلیل همین اعتقاد به اختیار انسان، به امر به معروف و نهی از منکر هم اعتقاد دارند. چرا که معتقدند چون انسان اختیار دارد، اگر مورد راهنمایی و هدایت قرار گیرد ممکن است تاثیر بپذیرد. (اشعری، ۱۴۰۰، ۱۲۴) یکی از نخستین عقائد ایشان، مساله مرتکب کبیره است. خوارج که عمل را در ایمان دخیل می‌دانند، مرتکب کبیره را کافر می‌دانند. از این رو، عقائد خوارج در این مساله در مقابل عقائد مرجئه، معتزله و شیعه قرار می‌گیرد. (صابری، ۱۳۸۸، ۳۷۹-۳۷۷) یکی دیگر از عقائد مهم خوارج مساله

توحید است. بسیاری از بزرگان خوارج کتاب‌هایی با نام توحید یا امامت تالیف کرده‌اند. برای نمونه ابن ندیم گزارش می‌کند که ایمان بن رباب و عبدالله بن یزید، کتاب التوحید دارند. به همین ترتیب ابن ندیم برای صالح الناجی از بنی ناجیه کتاب التوحید و برای ابراهیم بن اسحق الاباضی و الهیثم بن الهیثم کتاب الامامه را نام می‌برد. (ابن ندیم، ۱۳۵۰، ۲۳۴-۲۳۳) البته با آنکه مفاهیم هر یک از اصول خمسه معتزلی پیشتر در میان سایر گرایش‌های کلامی مانند خوارج وجود داشته است، اما این مفاهیم هنوز به صورت مجموعه‌ای از چند مفهوم تحت یک عنوان خاص مانند اصول خمسه یا سته کنار هم قرار نگرفته بودند.

۲-۱-۳- مرجئه:

از این گرایش متقدم نیز تنها چند رای پراکنده گزارش شده است. عمده اعتقاد این فرقه آن است که عمل را جزء ایمان نمی‌دانند و بنابراین مرتکب کبیره را کافر نمی‌دانند. این نظریه، ایشان را در مقابل خوارج قرار می‌دهد. از متقدم‌ترین مرجئه، حماد بن ابی- سلیمان، استاد ابوحنیفه است که در اواخر قرن نخست و اوائل قرن دوم می‌زیسته و متوفی سال ۱۲۰ هجری قمری است. او ایمان را تنها به ایمان قلبی تعریف می‌کند. ابوشرم حنفی شمري مرجئی ایمان را شناخت خدا و اقرار به او و شناخت هر آنچه که از جانب خدا آمده، معرفت توحید، شناخت عدل و نفی تشبیه از خداوند دانسته است. از نظر او هر کس به اینها اعتقاد نداشته باشد کافر است. (اشعری، ۱۴۰۰، ۴۷۷؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰، ۱۴۲) جهمیه هم ایمان را تنها معرفت به خدا می‌دانند و کفر را جهل به خدا. (همان، ۲۷۹) از این رو جهمیه هم در زمره مرجئه قرار می‌گیرند. غسانیه که تابع غسان کوفی مرجئی بودند، ایمان را اقرار به خدا و رسولش و اقرار به آنچه از جانب او نازل شده است می‌دانند. (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱۶۴-۱۶۳؛ بغدادی، ۱۴۰۸، ۱۹۱) ایشان هم عمل را در ایمان دخیل نمی‌دانند و از این جهت در زمره مرجئه قرار می‌گیرند. ثوبانیه یا اصحاب ابی‌ثوبان، غیلان دمشقی و ابوحنیفه نیز ایمان را به اقرار به خدا و پیامبرش و هر آنچه که او آورده تعریف می‌کنند و عمل را موخر از ایمان می‌دانند. (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۱۶۴؛ اشعری، ۱۴۰۰، ۱۴۳-۱۳۲) همانگونه که ملاحظه گردید، در میان گرایش متقدم مرجئه نیز مجموعه‌ای منسجم از آراء کلامی به چشم نمی‌خورد بلکه یک مساله مهم وجود دارد که همان مساله ایمان است

و مفهوم و اصطلاح اصول دین به عنوان مجموعه‌ای مشخص از تعدادی از اعتقادات خاص در میان مرجئه وجود ندارد.

۳- سیر تطور اصول دین در مکتب معتزله:

از نخستین و یکی از مهمترین مکاتب کلامی اسلامی، مکتب معتزله است. از این جهت مکتب اعتزال را از گرایش‌های نخستین جدا کردیم که در این مکتب عقل‌گرا، نظامی مفصل و کامل از همه عقائد کلامی در بیشتر زمینه‌ها وجود دارد به طوری که تقریباً مسأله کلامی مهمی در آن بی پاسخ نمانده است. معتزله گاهی عدلیه خوانده شده‌اند (ابن-مرتضی، ۱۹۶۰، ۲) اما ایشان خود را اهل التوحید و العدل می‌نامند؛ بدان علت که این دو اصل بنای بسیاری دیگر از اعتقادات اصلی و فرعی ایشان به حساب می‌آید.

۳-۱- پیدایش مفهوم اصول ختمه نزد معتزله:

معمولاً هسته اولیه مکتب اعتزال در قدریه معرفی می‌شود. قدریه با اعتقاد محوری به اختیار انسان و نیز با مباحثی در صفات خدا، ماهیت قرآن، وعد و وعید و مرتکب کبیره، سنگ بنای اولیه شکل‌گیری مکتب اعتزال را بنا نهادند. قدریه با این مباحث در واقع پیشگام معتزله در اصول پنج‌گانه بودند. (صابری، ۱۳۸۸، ۱۲۸) شهرستانی چهار اعتقاد عمده و مشترک را به اصلیه نسبت می‌دهد که عبارتند از اعتقاد به نفی صفات خداوند، اعتقاد به قدر، منزله بین المنزلتین، و اینکه بین اصحاب جمل و اصحاب صفین یکی بر خطاست ولی مشخص نیست کدام. ایشان در مورد عثمان و قاتلینش نیز همین نظر را دارند. (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۶۳-۶۰) نه واصل و نه پیروان او و نه حتی شهرستانی برای این اعتقادات چهارگانه از اصطلاح اصول دین یا اصول اربعه استفاده نکرده‌اند اما می‌توان در اینجا ریشه‌های شکل‌گیری مفهوم اصول ختمه را در عقائد اصلیه دید.

یکی دیگر از راه‌هایی که ما را به سرمنشاء شکل‌گیری مفهوم اصول دین و اصول ختمه می‌برد، بررسی نام کتاب‌هایی است که از متکلمین متقدم در کتاب‌شناسی‌های مقدماتی چون الفهرست ابن‌ندیم ذکر شده است. این بررسی نشان می‌دهد که از همان آغاز و پیش از شکل‌گیری مفهوم اصول ختمه، متکلمان آثار مجزایی را در مورد هر یک از اصول تالیف کرده‌اند. اما هنوز مفهوم اصول ختمه به وجود نیامده‌است تا این آثار را به

صورت یک مجموعه گردآورد. برای واصل که به روایتی در سرآغاز معتزله قرار دارد و متوفی سال ۱۳۱ هجری است در کتاب الفهرست ابن ندیم دو کتاب المنزله بین المنزلتین و کتاب التوحید برشمرده شده است. (ابن ندیم، ۱۳۵۰، ۲۰۳) این نشان می‌دهد که با آنکه وی نسبت به شکل‌گیری مفهوم اصول خمس متقدم بود، با این حال نسبت به این اصول به طور مجزا دقت داشته است و در مورد برخی از آنها آثاری تالیف کرده است. به همین ترتیب، عمر بن عبید که این ندیم او را در زمره معتزله دانسته است و متولد سال ۸۰ هجری و متوفی سال ۱۴۴ است دو کتاب با نامهای العدل و التوحید دارد. (همان، ۲۰۳) از ضرار بن عمرو هم این آثار گزارش شده است: کتاب التوحید، کتاب الوعید، کتاب المنزله بین المنزلتین و کتاب الامامه. ابوسعید الحضری معتزلی نیز کتابی به نام کتاب التوحید دارد. (همان، ۲۱۵) برای الاضم معتزلی که متوفی حدود سال ۲۰۰ است این آثار به ثبت رسیده است: کتاب التوحید، کتاب الامامه، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، کتاب الرسائل الاثمه فی العدل. (همان، ۲۱۴) بشر بن معتمر که از بزرگان معتزله و متوفای سال ۲۱۰ هجری است نیز این آثار را دارد: کتاب العدل، کتاب الوعید علی المجبره، کتاب الامامه، کتاب فی المنزله بین المنزلتین. برای ابواسحاق ابراهیم بن سيار نظام معتزلی هم که بین سالهای ۱۶۰ و ۲۳۱ می‌زیست کتاب های التوحید، کتاب فی العدل و کتاب الوعید ذکر شده است. ابن ندیم همچنین کتاب التوحید، کتاب الوعید و کتاب العدل را به دمشقی نسبت می‌دهد. عیسی بن صبیح المرदार که از بزرگان معتزله بود و در سال ۲۲۶ فوت کرد نیز دارای کتاب التوحید و کتاب العدل است. (همان، ۲۰۷-۲۰۵)

اما هشام ابن عمرو الفوطی که از اصحاب ابوالهذیل بود و در سال ۲۲۶ فوت کرد دو کتاب به نامهای کتاب التوحید و کتاب الاصول الخمس دارد. همانگونه که ملاحظه می‌شود از اینجا که همراه با ابوالهذیل است این اعتقادات معتزلی به صورت یک مجموعه تحت عنوان اصول خمس گرد هم می‌آیند. در ادامه معمولاً در میان آثار نویسندگان متاخرتر معمولاً آثاری با عنوان اصول دیده می‌شود. جعفر بن حرب که متوفی سال ۲۳۶ است کتابی به نام الاصول دارد. به ابو عمر محمد بن عمر بن سعید الباهلی البصری که متوفی سال ۳۰۰ است نیز کتاب الاصول فی التوحید، کتاب التوحید و مفرد عن الاصول

نسبت داده شده است. کتاب الخصوص و العموم فی الوعید هم به ثمامه ابن اشرس معتزلی نسبت داده شده است. ابوبکر احمد بن علی بن سعجور الاحشاد که از افاضل معتزله بود و در سال ۳۲۶ فوت کرد کتابی به نام المعونه فی الاصول دارد. همینطور به ابو عمر احمد بن محمد بن حفص الخلال البصری و ابن خلاد البصری که از اصحاب ابوهاشم جبایی بوده نیز کتاب الاصول نسبت داده شده است. (همان، ۲۲۲-۲۰۸) بنابراین می توان نتیجه گرفت عصر ابوهدیل نقطه عطفی در شکل گیری مفهوم اصول خمسه بوده است.

ابن عبدالرحمن ملطی شکل گیری اصول خمسه را به آغاز شکل گیری مکتب معتزله و به پدید آوردن گان نخستین آن از واصل و معتزله بصره نسبت می دهد. او در ادعایی حداکثری معتقد است همه معتزله بصره و معتزله بغداد از زمان واصل به بعد در همه اصول خمسه با هم متفق بودند و برای دفاع از اصول خمسه خود آثار متعددی را نوشتند و با مخالفان خود حتی اگر از نزدیکان و خویشاوندانشان بودند مخالفت کردند. از نظر او، بشر بن معتمر اعتزال و اصول خمسه را از بصره به بغداد آورد. او اینها را از بشر بن سعید و اباعثمان الزعفرانی که از یاران واصل بودند آموخت. او این پنج اصل را عبارت از: عدل، توحید، وعید، منزله بین المنزلتین، امر به معروف و نهی از منکر می داند. (ملطی، ۱۴۱۳، ۳۱-۳۰) نکته جالب آنجاست که وی به جای وعد و وعید تنها از عنوان وعید استفاده می کند. بر اساس این گزارش، ملطی عملاً هر گونه تطور و اختلاف در این اعتقادات را در میان معتزله رد می کند. اما این ادعا نمی تواند به واقعیت نزدیک باشد. بسیاری از معتزله از همه اصول خمسه سخن نگفته اند و حتی برخی از ایشان در یک یا چند تا از این اصول با دیگر معتزله اختلاف هایی نیز داشته اند. حتی در صحت انتساب اصول خمسه به شخص واصل تردید وجود دارد.

به جز ادعای ملطی، معمولاً آغاز بحث از مفهوم اصول دین و مشخصاً اصول خمسه به عنوان مجموعه ای از چند اعتقاد خاص - نه به معتزلیان نخستین بلکه - به معتزلیان دوره میانه مشخصاً به ابوهدیل علاف نسبت داده می شود. (Gardet, 2015, 786) ابوهدیل علاف متولد سال ۱۳۱ یا ۱۳۴ و یا حتی ۱۳۵ هجری است و در کلام شاگرد عثمان بن خالد الطویل بوده است. او کتاب هایی با عناوین وعد و وعید، کتاب صفة الله بالعدل و نفی

القیح دارد. (ابن ندیم، ۱۳۵۰، ۲۰۴) اشعری از ابوهدیل به عنوان شیخ معتزله یاد می‌کند و ادعا می‌کند که نخستین بار نظریه نفی صفات از ذات (توحید) توسط ابوهدیل مطرح شده است. (اشعری، ۱۴۰۰، ۴۸۵-۴۸۴)

از طرف دیگر ابن مرتضی در کتاب طبقات المعتزله خود که به ذکر احوال و آثار معتزله اختصاص دارد، گزارش می‌کند که جعفر بن حرب معتزلی کتابی با عنوان اصول الخمس داشته است. (ابن مرتضی، ۱۹۶۰، ۷۳) جعفر بن حرب متولد سال ۱۷۷ هجری و متوفای سال ۲۳۴ یا ۲۳۶ هجری قمری است. این در حالی است که سال تولد ابوهدیل علاف را سال ۱۳۵ هجری و وفات وی را از سال ۲۲۶ تا سال ۲۳۵ هجری قمری گزارش کرده‌اند. بر این اساس با آنکه ابوالهدیل حدود ۴۰ سال از جعفر بن حرب بزرگ‌تر بوده است اما به هر حال جعفر با ابوهدیل معاصر بوده و حتی باید این احتمال را از نظر دور نداشت که پیش از وی به نظریه اصول خمسه رسیده باشد.^۱

۳-۲- دوره پختگی بحث از اصول خمسه نزد معتزله:

پس از شکل‌گیری مفهوم اصول خمسه نزد معتزله در قرن دوم، به دوران پختگی این مفهوم در قرون سوم تا پنجم می‌رسیم که در این دوره، ضمن کتاب‌های متعدد و مفصلی اصول پنج‌گانه معتزله بسط داده می‌شوند و مبانی و نتایج آن توضیح داده می‌شوند.^۲ (صابری، ۱۳۸۸، ۱۵۴) بعدها این اصول پنج‌گانه توسط قاضی عبدالجبار معتزلی در کتاب شرح الاصول الخمسه تبیین شد. اما حتی خود قاضی عبدالجبار نیز در تمامی آثارش از همه

۱. نکته جالب آنجاست که قدیمی‌ترین اثری که برای اولین بار عنوان اصول خمسه در آن به چشم می‌خورد - نه یک اثر معتزلی بلکه - اثری متعلق به سنت اشعری است. ابوالحسن اشعری در کتاب مقالات الاسلامیین خود ضمن بیان نظرات معتزله، نظریه اصول خمسه را مطرح می‌کند و تصریح می‌کند که معتزله به پنج اصل توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین و امر به معروف و نهی از منکر اعتقاد دارند. (اشعری، ۱۴۰۰، ۲۷۸)

۲. البته شاید جالب به نظر برسد که حتی در این دوره پختگی هم هنوز می‌توان آثاری معتزلی یافت که از اصول خمس سخن نمی‌گویند. برای نمونه ابوسعید بن نشوان حمیری - متکلم معتزلی قرن ششم هجری - در کتاب حور العین خود - که کتابی در بیان ملل و نحل اسلامی است و به شرح فرقه‌های کلامی اسلامی اختصاص دارد - حتی در بیان عقائد معتزله نیز به اصول خمسه اشاره نمی‌کند. (حمیری، ۱۹۷۲)

این پنج اصل سخن نگفته است؛ برای نمونه او در کتاب المغنی تنها از دو اصل توحید و عدل صحبت کرده است و در کتاب المختصر الحسنى چهار اصل عدل، توحید، نبوت و شرایع را مطرح می‌کند.^۱ از طرف دیگر اعتقاد به اصول خمس بدان معنا نیست که معتزله در مورد سایر مباحث کلامی به بحث و اظهار نظر پرداخته باشند. بلکه اتفاقاً معتزله مثلاً به مسأله امامت بسیار پرداخته‌اند اما هرگز آن را به عنوان یک اصل مطرح نکرده‌اند. (نوبختی، ۱۴۰۴، ۱۲)

۴- سیر تطور اصول دین نزد اهل حدیث، اشاعره، ماتریدیه و سلفیه:

اصطلاح اصول دین در میان اهل حدیث، سلفیه، اشاعره و ماتریدیه سرنوشت متفاوتی داشته است. در حالی که معتزله تمایل داشتند تا تعداد خاصی از عقاید را با ملاک مشخصی جدا کنند و عنوان مشخصی بر آن بگذارند و از آنها تحت عناوینی چون اصول خمس و یا اصول دین یاد کنند، گرایش عمومی اهل حدیث، سلفیه، اشاعره و ماتریدیه آن بود که همه اعتقادات را در یک سطح از اهمیت بدانند. از مطالعه در آثار اشاعره معلوم می‌شود که ایشان علاقه خاصی به تفکیک دسته مشخصی از اعتقادات تحت عنوان اصول دین ندارند. از این رو ملاحظه می‌شود که با آنکه اصطلاح اصول دین هم در میان معتزله و شیعه وجود دارد و هم در میان اشاعره، اما گستره مصادیق آن در میان این مکاتب کلامی متفاوت است. در حالی که اصول دین در میان معتزله و شیعه چند مصداق محدود - مثلاً پنج یا هفت مورد - را دربرمی‌گیرد، این اصطلاح در میان اهل حدیث و اشاعره شامل مطلق مباحث اعتقادی می‌شود.

۴-۱- اهل حدیث:

جریان اهل حدیث از گرایش‌های نخستین در قرون اولیه شکل‌گیری تفکر اعتقادی

۱. در توجیه این تفاوت گفته شده است که وی بحث از نبوت و شرایع و نیز بحث از وعد و وعید و منزله بین المنزلتین و همچنین امر به معروف و نهی از منکر را زیرمجموعه اصل عدل قلمداد کرده است. این از آن روست که عدل الهی اقتضا دارد که شرایعی را تشریح کند و همان عدل می‌طلبد که در پی آن به وعد و وعید بپردازد تا آن شرایع به بهترین نحو عملی شود. به علاوه امر به معروف و نهی از منکر به اجرا شدن هر چه بهتر آن شرایع کمک خواهد کرد. (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲، مقدمه کتاب از احمد بن حسین ابی هاشم، ۱۰؛ همان، مقدمه قوام الدین مانکدیم، ۷۶)

اسلامی است و با آنکه اصلان گرایشی فقهی بود، و با آنکه ایشان اساسا با کلام و به کارگیری عقل مخالف بودند اما با این حال می‌توان ریشه‌ها و مبانی تفکر اشعری را در عقائد و گرایش‌های اهل حدیث یافت. گرایش کلی اهل حدیث آن است که در استنباط احکام شرعی و همچنین مباحث کلامی به عقل اصالت نمی‌دادند و آن را به عنوان یک منبع مستقل قبول نداشتند؛ بلکه این موارد به نص آیات و روایات استناد می‌کردند. (پاکتچی، ۱۳۷۹، ۱۱۴-۱۱۳) به واسطه همین اشتراک در مبانی، نتایج مباحث این دو گروه نیز در خصوص مبحث اصول دین مشابه شده است.

یکی از مهمترین آثار در خصوص کلام اهل حدیث کتاب المسائل و الرسائل المرویه عن الامام احمد بن حنبل است. در این کتاب گاهی شش و گاهی پنج رکن برای اسلام و ایمان معرفی شده است. در فرازی از این کتاب ملاحظه می‌کنیم که ایمان به قدر ششمین رکن ایمان محسوب می‌شود. بر این اساس بقیه ارکان ایمان عبارتند از: ایمان به خدا، ایمان به ملائکه، ایمان به کتب الهی، ایمان به پیامبران الهی و ایمان به آخرت. (احمدی، ۱۴۱۶، ج ۱، ۱۴۰) نکته مهم آن است که این ارکان شش‌گانه نه بر اساس یک تحلیل عقلی - مشابه معتزله - بلکه بر اساس حدیثی از پیامبر اسلام نقل می‌شود. همچنین به طریقی مشابه روایت دیگری از پیامبر نقل می‌شود که بر اساس آن اسلام عبارت است از شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر و نماز و زکات و روزه و حج. (همان، ۱۱۱) بر اساس این روایت هم اسلام شش رکن اساسی دارد اما این بار این ارکان با موارد قبلی کمی متفاوت است. اولاً در اینجا شش رکن اسلام بیان شده است در حالی که در حدیث پیشین شش رکن ایمان بیان شده بود. به علاوه، در اینجا برخی اعمال دینی و شرعیات مانند نماز و زکات و حج و روزه جایگزین ایمان به کتاب و قدر شده است. به هر حال نکته جالب، اشتراک عدد شش در هر دو حدیث است. البته در فراز دیگری از این کتاب، حدیث دیگری از پیامبر به نقل از امام احمد حنبل نقل می‌شود که بر اساس آن ایمان، به شهادت به توحید خدا و رسالت پیامبر و نماز و زکات و روزه و خمس تعریف شده است. (همان، ۸۳) در خصوص این حدیث دو نکته به ذهن می‌رسد. نخست آنکه در این مورد نیز شش مورد به عنوان ارکان ایمان معرفی می‌شود. نکته دوم آنکه این بار خمس جایگزین

حج شده است. البته گاهی هم در این کتاب، تعداد ارکان اسلام، به شیوه مرسوم اهل سنت، پنج مورد دانسته شده است و زکات یکی از این ارکان پنج گانه اسلام دانسته شده است. (همان، ج ۲، ۴۹) جالب است که در اینجا به جای شش رکن، از پنج رکن یاد شده است. احتمالاً منظور از پنج رکن همان ارکان مرسوم شهادت، نماز، روزه، زکات و حج است که در احادیث نبوی آمده است. (بخاری، ۱۹۸۱، ۸؛ بغدادی، ۱۴۰۸، ۳۳۵؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰، ۱۶۳)

۴-۲- اشاعره:

واکنش اشاعره به مساله اصول دین بسیار خاص و جالب توجه است. در میان آثار متکلمان اشعری، کتاب‌های فراوانی وجود دارد که به مبحث اصول دین پرداخته‌اند و یا حتی دارای عنوان اصول دین هستند. برای نمونه ابوالحسن اشعری که موسس و شاخص‌ترین چهره این مکتب است، کتابی با عنوان الابانه عن اصول الدینانه دارد. همچنین می‌توان به کتاب‌های الشامل فی اصول الدین (جوینی، ۱۴۲۰)، ابکار الافکار فی اصول الدین (آمدی، ۱۴۲۳) و الاربعین فی اصول الدین (فخررازی، ۱۹۸۶؛ غزالی، ۱۴۰۹) اشاره کرد. اما در متن بسیاری از این کتاب‌ها که حتی عنوان اصول دین دارند نیز، اصطلاح اصول دین یا اصلا به کار نرفته است و یا اگر هم این اصطلاح وجود دارد در معنای دیگری به جز آنچه معتزله از آن مراد می‌کنند استعمال شده است. پیشوای مکتب اشعری، ابوالحسن اشعری است که متعلق به قرن چهارم و متوفی سال ۳۲۴ هجری قمری است. ابن‌ندیم که هم‌عصر ابوالحسن اشعری است در کتاب الفهرست خود گزارش کرده است که اشعری کتابی با نام التبین عن اصول الدین دارد. (ابن‌ندیم، ۱۳۵۰، ۲۳۱) او همچنین در کتاب اللمع فی الرد علی اهل الزيغ و البدع خود به طیف گسترده‌ای از اعتقادات خود می‌پردازد که از آن میان می‌توان به مباحث توحید، کلام الهی، صفات الهی، ایمان و امامت اشاره کرد. با وجود آنکه در این کتاب مباحث مفصلی از اعتقادات کلامی وجود دارد اما اصطلاح اصول دین به آن معنایی که در میان معتزله رایج بود، به کار نرفته است. (اشعری، بی تا) بغدادی در کتاب "الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه منهم" اصطلاح اصول دین را به معنای مطلق اعتقادات به کار برده است؛ به طوری که وی حتی مساله حدوث و قدم عالم را

نیز ذیل اصول دین آورده است. (بغدادی، ۱۴۰۸، ۲۹۴ و ۳۰۰) وی در بحث از نظریات اهل حدیث می‌گوید همگی آنان در عقایدی مانند توحید صانع، صفات او، عدل و حکمت و اسماء و صفاتش و نیز نبوت و امامت و آخرت و "سایر اصول دین" با هم متفق-اند. از همین عبارت معلوم می‌شود که اصطلاح اصول دین به معنای مطلق اعتقادات به کار رفته است. بغدادی می‌گوید مسلمانان تا زمان رحلت پیامبر در تمامی اصول و فروع دین با هم متفق بودند. از نظر او نخستین اختلاف با وفات پیامبر آغاز شد به طوری که گروهی معتقد شدند او نمرده است و به آسمان‌ها رفته است. (همان، ۱۲) همانگونه که ملاحظه می‌شود بغدادی حتی اعتقادی جزئی در مورد وفات یا عدم وفات پیامبر را هم در زمره اصول طبقه بندی کرده است. در این معنا اصول دین تنها شامل مهمترین عقاید و باورهای اصلی و مبنایی نیست؛ بلکه حتی شامل جزئی‌ترین اعتقادات در موضوعات مختلف می‌شود.^۱ کتاب "الانصاف فیما یجب اعتقاده لا یجوز اعتقاده لا یجوز الجهل به" باقلانی نیز کاملاً مشخصات یک کتاب کلامی اشعری را دارد؛ بدین معنی که مشتمل بر تمامی مباحث اعتقادی است بدون آنکه دسته خاصی از این اعتقادات را تحت عنوان اصول دین جدا کند. البته باقلانی در کتاب الانصاف اصطلاح اصول دین را به کار برده است اما وقتی به بافت متنی که وی این اصطلاح را در آن به کار برده است، مراجعه می‌کنیم درمی‌یابیم که مراد او از این اصطلاح - نه یک سری از اعتقادات خاص بلکه - مطلق اعتقادات بوده است؛ چرا که او حتی مسأله رویت خداوند را نیز از اصول دین دانسته است. (باقلانی، ۱۴۲۵، ۲۱۵) از قدیمی‌ترین متکلمان اشعری می‌توان از ابا اسحاق شیرازی یاد کرد. وی

۱. شاید تنها استثنا در میان اشاعره، کتاب عبدالقاهر بغدادی با نام اصول الایمان یا اصول الدین باشد. (بغدادی، ۲۰۰۳) وی که ریاضی دانی بزرگ بود تلاش کرد تا در این کتاب، بر اساس روش ریاضی ابتدا پانزده اصل را بنا نهد و سپس ضمن هر یک از این پانزده اصل، پانزده مسأله را بررسی می‌کند که در مجموع دویست و بیست و پنج مسأله می‌شود. بغدادی خلاصه این اصول را در کتاب الفرق بین الفرق در قالب پانزده رکن آورده است. آن پانزده اصلی که بغدادی در کتاب اصول الایمان خویش بحث کرده است مشتمل بر یک سری مباحث جهان‌شناختی به همراه خداشناسی و عدل و نبوت و امامت و ایمان و کفر و حتی احکام می‌شود.

در کتاب الاشارة الی مذهب اهل الحق خود به بیان مهمترین عقائد کلامی اشعری مانند خداشناسی، حدوث عالم یا نبوت و امامت نیز پرداخته می‌شود.. (شیرازی، ۱۴۲۵) عبدالملک جوینی در کتاب "الارشاد الی قواطع الادله فی اول الاعتقاد" خود بحث مفصلی از مجموعه اعتقادات اشعری دارد. او در این کتاب در مورد مسائل حدوث عالم، اثبات صانع، وحدانیت او و سایر صفاتش، خلق اعمال و استطاعت و نبوت و امامت می‌شود. او حتی از مسائلی چون رزق و توبه و امر به معروف و نهی از منکر سخن گفته است. با آنکه این اثر جوینی شامل مباحث مفصلی از عقائد اشعری می‌شود اما از مبحث اصول دین و یا مباحث مشابه اصول خمس بحثی در آن وجود ندارد. البته او یک جا در خصوص انواع اصول عقائد سخن گفته است و آن را به عقلی و سمعی تقسیم کرده است. با دقت در مباحث جوینی در اینجا معلوم می‌شود که مراد او از اصول عقائد مطلق اعتقادات بوده است. (جوینی، ۱۴۱۶، ۱۴۴) جالب است که عبدالملک جوینی تنها بحث امامت را از سایر اعتقادات جدا می‌کند و تصریح می‌کند که این بحث از اصول اعتقادات نمی‌باشد. (همان، ۱۶۳) شاید او این سخن را در عکس العمل به عقائد شیعه مطرح کرده باشد که به امامت اهمیت زیادی می‌دهند و آن را یکی از اصول پنج‌گانه اعتقادشان می‌شمرند.

شاید صریح‌ترین تعریف از اصول و فروع دین از منظر اشاعره متعلق به محمد بن عبدالکریم شهرستانی، متکلم اشعری متوفی سال ۵۴۸ هجری باشد که در کتاب الملل و النحل خود می‌گوید منظور از اصول عبارت است از شناخت خدا با وحدانیت و صفاتش و نیز شناخت پیامبر با آیات و براهینش. وی در ادامه بیان می‌کند که اطاعت، فرع است. از همین جا معلوم می‌شود که مراد از اصل، اعتقادات است و فرع، افعال و عبادات. اصول موضوع علم کلام است و فروع موضوع علم فقه می‌باشد. (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۵۴ و ۱۷۹) شهرستانی معتقد است اختلاف در اصول در اواخر دوره صحابه توسط معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس الاسواری در قول به قدر پدید آمد. (همان، ۴۰) همانگونه که ملاحظه می‌شود، شهرستانی نیز معنای اصطلاح اصول دین را در اینجا بسیار موسع در نظر گرفته است به طوری که مطلق اعتقادات را در بر می‌گیرد. یکی دیگر از مهمترین آثار شهرستانی کتاب نهاییه الاقدام فی علم الکلام است که به بیان مبانی کلامی بر طبق مذهب اشعری

اختصاص دارد. البته اصطلاح اصول دین در این کتاب به کار رفته است و از آن معنای موسع همه اعتقادات مراد شده است. (شهرستانی، ۱۴۲۵، ۲۶۷) مشابه همین مطلب در مورد اغلب آثار دیگر اشاعره نیز صدق می‌کند. ابوحامد غزالی در کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد (غزالی، ۱۴۰۹، ب، ۱۵۹) و حتی در کتابی با عنوان الاربعین فی اصول الدین (غزالی، ۱۴۰۹ الف) فخر الدین رازی در الاربعین فی اصول الدین (فخر رازی، ۱۹۸۶) وی همچنین در المحصل (فخر رازی، ۱۴۱۱) سیف الدین آمدی در ابکار الافکار فی اصول الدین^۱ (آمدی، ۱۴۲۳) قاضی عضد الدین ایجی در مواقف (ایجی، ۱۳۲۵، ج ۸، ۳۵۰-۳۴۹) سعدالدین تفتازانی در شرح المقاصد (تفتازانی، ۱۴۰۹) از مهمترین اعتقادات کلامی یعنی توحید و نبوت سخن گفته‌اند اما همچنان در این آثار نیز مفهوم اصول دین به معنای مصطلح به چشم نمی‌خورد.

۴-۳- ماتریدیه:

مشابه آنچه در مباحث اهل حدیث و اشاعره گذشت، در مورد متکلمان ماتریدی نیز صادق است. ماتریدیه که در آراء کلامی قرابت بسیاری به اشاعره دارند نیز به مانند ایشان و برخلاف کسانی چون معتزله، مباحثی با عنوان اصول دین - به معنای برجسته کردن چند اعتقاد خاص - ندارند. حتی گاهی در آثار کلامی ماتریدی رسماً تصریح شده است که مراد از اصول دین، علم کلام به طور کلی است - مانند مباحث مربوط به توحید و صفات خدا، نبوت، معاد و حتی مباحث فرعی تری چون برتری پیامبران بر ملائکه - و نه یک سری از مباحث خاص کلامی مانند توحید و عدل. (قاری، ۱۴۲۸، ۱۹۴) از عمده آثار در سنت کلامی ماتریدی می‌توان به کتاب التوحید ابو منصور ماتریدی اشاره کرد. ماتریدی در این

۱. نکته جالب آنجاست که سیف الدین آمدی به عنوان یک متکلم اشعری در کتاب ابکار الافکار خود حتی از خمسة اصول نیز یاد کرده است. البته باز هم این اصطلاح به معنایی مشابه آنچه معتزله از این اصطلاح مراد می‌کنند نیست. آمدی در بحث از موجودات ممکن الوجود می‌گوید که این بحث مشتمل بر پنج اصل (خمسه اصول) می‌شود. از نظر او این پنج اصل عبارتند از: ۱- جوهر و احکام آن، ۲- عرض و احکام آن، ۳- اوصاف جوهر و عرض، ۴- حدود جوهر و عرض، ۵- فناء جوهر و عرض. (آمدی، ۱۴۲۳، ج ۳، ۵)

کتاب مسائل متنوع و مفصلی از اعتقادات را در کنار هم مورد بحث و بررسی قرار داده است که در این میان می‌توان به بحث از حدوث عالم، توحید، صفات خدا، نبوت، قضا و قدر، شفاعت و حتی بررسی نظریات متکلمان پیشین مانند معتزله و مرجئه و ... اشاره کرد. (ماتریدی، ۱۴۲۷) با وجود تنوعی که مباحث ماتریدی در این اثر مهم دارد، اما او نیز به مانند اشاعره هیچ دسته خاصی از مباحث اعتقادی را جدا نمی‌کند و تحت عنوان اصول یا ارکان به آنها ارجحیتی نسبت به سایر مباحث نمی‌دهد. همین مساله در دیگر متکلم ماتریدی یعنی ابوالثناء حنفی ماتریدی هم دیده می‌شود. او که متعلق به قرن ششم هجری است، در کتاب التمهید لقواعد التوحید خود به روشی که بسیار به آثار اشاعره نزدیک است و در نوع پرداختن به مسائل کلامی یادآور کتب اشاعره است طیف وسیعی از مسائل کلامی مانند حدوث عالم، اثبات صانع، صفات خداوند، نبوت، عدل و ایمان و ... را بررسی می‌کند. (حنفی ماتریدی، ۱۹۹۵)

۴-۴- سلفیه:

با مطالعه و بررسی آثار متکلمان سلفی در خصوص مساله اصول دین معلوم می‌شود که گرایش عمومی این دسته از متکلمان نسبت به مساله اصول دین نیز بسیار به متکلمان اهل حدیث، اشاعره و ماتریدیه شباهت دارد؛ از نظر ایشان، اصول دین یک اصطلاح ویژه برای چند اعتقاد خاص نیست بلکه به مطلق مباحث کلامی می‌پردازد و اصولاً همان علم کلام است. آن هم نه کلام عقلی صرف بلکه کلام و اعتقاداتی که از قرآن و سنت نشات می‌گیرد. (شاطبی، ۱۴۲۰، ۲۴؛ اصفهانی، ۱۴۲۲، ۶۳) یکی از مسائل مهمی که در آثار سلفیه برای منظور ما اهمیت دارد و می‌توان در اینجا بدان اشاره کرد، مجموعه آیات و روایاتی است که در باب چیستی ایمان و اسلام در آثار کلامی سلفیه، فراوان تکرار می‌شود. ایشان - که در سنت خود که همگام با اهل حدیث و اشاعره سنتی ایمان گراست و به متون دینی اهمیت بیشتری می‌دهد - معمولاً به دو آیه در قرآن کریم استناد می‌کنند که عبارتند از آیه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره و آیه ۱۳۶ سوره مبارکه نساء. در این دو آیه بر پنج اعتقاد تاکید شده است: "لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ" (بقره، ۱۷۷). البته این آیه به ذکر

همین موارد محدود نمی‌شود و اعمالی چون زکات و صبر و جهاد را نیز در بر می‌گیرد اما آنچه برای مقاصد کلامی اهمیت دارد، همان پنج اعتقادی است که در ابتدای آیه آمده است یعنی اعتقاد به خدا، آخرت، ملائکه، کتب آسمانی و پیامبران. آیه دوم که در اینجا مدنظر است می‌فرماید: "وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا" (نساء، ۱۳۶) در این آیه هم به همان پنج اعتقاد بالا تاکید شده است. روایتی هم که در کتب سلفیه فراوان به آن استناد می‌شود از رسول خدا به نقل از خلیفه دوم عمر بن خطاب روایت شده است که می‌گوید پیامبر در پاسخ به پرسش "اسلام چیست؟" به پنج مورد اشاره فرمودند که عبارتند از: شهادت به توحید خدا، نماز، زکات، روزه و حج. سپس در پاسخ "ایمان چیست؟" فرمودند: ایمان به خدا، ایمان به ملائکه الهی، ایمان به کتب الهی، ایمان به پیامبران، ایمان به آخرت و ایمان به قدر الهی چه گوارا باشد چه ناگوار. (اصفهانی، ۱۴۲۲، ۳۴-۲۸؛ ابن تیمیه، ۱۴۲۵، ۲۲۴-۲۲۳) البته در روایت مشابه دیگری به جای دو مورد ایمان به پیامبران و ایمان به کتب الهی، دو مورد ایمان به بهشت و جهنم ذکر شده است. (اصفهانی، ۱۴۲۲، ۳۷) در این روایات و شروح آنها سخنی از اصول دین یا ارکان دین به میان نیامده است با این حال همواره پنج یا شش مورد از مهمترین مبانی دینی ذکر شده است. نکته بعدی آن است که این پنج یا شش مورد صرفاً متکی بر روایات است؛ نه آنکه متکلمان سلفی بر اساس اجتهاد خود استدلال عقلی دسته خاصی از اعتقادات را جدا کنند و آن را به عنوان اصول و ارکان اعتقادات معرفی کنند.^۱

۱. البته ابن تیمیه در کتاب شرح العقیده الاصفهانیه از سه تا از مهمترین مباحث اعتقادی تحت عنوان اصول ایمان یاد می‌کند. این سه اصل از نظر او عبارتند از ایمان به خدا، ایمان به پیامبران و ایمان به آخرت. البته باید توجه داشت که در همانجا هم ابن تیمیه تاکید می‌کند که این اصول، اصول خبری علمیه هستند بدان معنا که از احادیث و روایات استنتاج شده‌اند نه آنکه بر اساس مباحث عقلی به دست آمده باشند. به علاوه وی تاکید می‌کند که این سه اصل ایمان با آن پنج اصلی که در روایات آمده است و مورد تاکید اهل حدیث بوده است منافاتی ندارد چرا که ایمان به پیامبران متضمن ایمان به کتب الهی و ملائکه الهی نیز هست. نکته جالب بعدی آن است که ابن تیمیه این اصول را در مقابل اصول ایمانی قرار می‌دهد که این بار - نه علمی بلکه - عملی هستند و برای آن مثال‌های ذیل را ذکر می‌کند: وجوب راست گویی، عدل و نیکی

نتیجه گیری:

یکی از مهمترین نتایجی که از تحقیق حاضر حاصل شد آن است که بحث از اصول دین یا اصول خمس از بدو مباحثات کلامی وجود نداشته است بلکه کمی بعدتر و احتمالاً در قرن دوم هجری توسط متکلمان معتزلی و به احتمال بیشتر توسط ابوهدیل مطرح شده است. در کتب کلامی اشعری اصولاً این مفهوم وجود ندارد. این مفهوم حتی در بیشتر آثار معتزله که خود واضع این مفهوم و اصطلاح هستند و آن را توسعه دادند نیز به چشم نمی‌خورد. در میان اصول خمس معتزلی دو اصل توحید و عدل اهمیت بیشتری داشتند به طوری که معتزله خود را اهل التوحید و العدل می‌نامیدند و حتی آثار فراوانی صرفاً در تبیین این دو اصل تالیف کردند. مبحث اصول خمس در خود معتزله تکامل پیدا کرد و بر توضیحات و تفاسیر مطالب افزوده گشت به طوری که در قرن پنجم در ضمن اثری مفصل با نام شرح الاصول الخمسه به اوج شکوفایی خود رسید. رویکرد اهل حدیث، اشاعره، سلفیه و ماتریدیه نسبت به مسأله اصول دین نقطه مقابل رویکرد معتزله است. ایشان - برخلاف معتزله - تمایلی ندارند که دسته خاصی از اعتقادات را به عنوان اصول دین یا ارکان دین جدا کنند؛ بلکه همه مباحث اعتقادی و کلامی را در یک سطح مورد بررسی قرار می‌دهند. شاید علت این تفاوت میان مکاتب معتزلی با مکتب اشعری آن باشد که معتزله عقل‌گرا هستند و بیش از اشاعره بر موازین عقلی و استنتاج کلامی تأکید دارند. در استنتاجات عقلی همواره مقدماتی به عنوان مبنا قرار می‌گیرند و بقیه علوم بر مبنای آنها استنباط می‌شوند. از این رو مکاتب عقل‌گرای معتزله و شیعه خود را مجاز می‌دانند که چند اعتقاد مهم و اساسی مانند توحید و عدل را به عنوان مبنا در نظر بگیرند و بسیاری از اعتقادات فرعی دیگر را از آنها استنتاج نمایند. بر این اساس، مسلماً عقائدی که به عنوان مبنای استنتاج بقیه اعتقادات قرار می‌گیرند از اهمیت بیشتری برخوردارند و تنها اینها هستند که شایسته نام اصولند. اما اشاعره که جنبه ایمان‌گرایی در آنها قوی‌تر است، صرفاً بر اساس ایمان به منابع دینی به عقاید خاص خود می‌رسند و به استنتاج عقلی و آزادانه از یک سری اصول خاص نمی‌پردازند.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آمدی، سیف الدین، (۱۴۲۳)، ابکار الافکار فی اصول الدین، تحقیق احمد محمد مهدی، قاهره: دارالکتب
- ۳- ابن تیمیه، (۱۴۲۵)، شرح العقیده الاصفهانیه، بیروت: المكتبة العصریه
- ۴- ابن مرتضی، احمد بن یحیی، (۱۹۶۰)، طبقات المعتزله، بیروت: دارالمکتبه الحیاه، بتحقیق سوسنه دینلد-فلزر
- ۵- ابن ندیم، (۱۳۵۰)، الفهرست، تحقیق رضا تجدد، تهران
- ۶- احمدی، عبدالله بن سلمان، (۱۴۱۶)، المسائل و الرسائل المرویه عن الإمام أحمد بن حنبل فی العقیده، الطبعة الثانیه، ریاض: دارطیبه
- ۷- اشعری، ابوالحسن، بی تا، اللمع فی الرد علی اهل الزيغ و البدع، تصحیح حموده غرابه، قاهره: المكتبة الازهریه للتراث
- ۸- اشعری، ابوالحسن، (۱۴۰۰)، مقالات الاسلامیین، چاپ سوم، ویسپادن: فرانتس شتاينر.
- ۹- اشعری قمی، سعد بن عبدالله، (۱۳۶۰)، المقالات و الفرق، چاپ ۲، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی
- ۱۰- اصفهانی، ابن منده، (۱۴۲۲)، الايمان، بیروت: دارالکتب العلمیه
- ۱۱- ایجی، قاضی عضدالدین، (۱۳۲۵)، مواقف، تصحیح بدر الدین نعلانی، قم: الشریف الرضی
- ۱۲- باقلائی، (۱۴۲۵)، الانصاف فیما یجب اعتقاده لایجوز اعتقاده لایجوز الجهل به، تحقیق شیخ زاهد کوثری، ضمن کتاب العقیده و العلم الکلام، بیروت: دار الکتب العلمیه
- ۱۳- بخاری، محمد، (۱۹۸۱)، صحیح، استانبول.
- ۱۴- بغدادی، عبدالقاهر، (۱۴۰۸)، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه منهم، بیروت: دارالجلیل، دارالآفاق
- ۱۵- بغدادی، عبدالقاهر، (۲۰۰۳)، اصول الايمان (اصول الدین)، تحقیق ابراهیم محمد رمضان، بیروت: دار و مکتبه الهلال
- ۱۶- پاکتچی، احمد، (۱۳۷۹)، "اصحاب حدیث"، دایره المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۹، زیرنظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۷- تفتازانی، سعدالدین، (۱۴۰۹)، شرح المقاصد، تحقیق دکتر عبدالرحمن عمیره، قم: الشریف الرضی
- ۱۸- جوینی، عبدالملک، (۱۴۱۶)، الارشاد الی قواطع الادله فی اول الاعتقاد، تعلیق زکریا عمیراث، بیروت: دارالکتب العلمیه

- ۱۹- جویی، عبدالملک، (۱۴۲۰)، الشامل فی اصول الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه
- ۲۰- حمیری، ابوسعید بن نشوان، (۱۹۷۲)، الحور العین، تحقیق کمال مصطفی، قاهره: المكتبه العربیه المصریه
- ۲۱- حنفی ماتریدی، ابوالثناء، (۱۹۹۵)، التمهید لقواعد التوحید، تحقیق عبدالحمید ترکی، بیروت: دار الغرب الاسلامی،
- ۲۲- شاطبی، ابواسحاق، (۱۴۲۰)، الاعتصام، تعلیق محمود طعمه، الطبعة الثانيه، بیروت: دارالمعرفه
- ۲۳- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (۱۳۶۴)، الملل و النحل، تحقیق محمد بدران، چاپ سوم، جلد ۱، قم: الشریف الرضی
- ۲۴- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (۱۴۲۵)، نهايه الاقدام فی علم الکلام، تحقیق احمد فرید مزیدی، بیروت: دارالکتب العلمیه
- ۲۵- شیرازی، ابواسحاق، (۱۴۲۵)، الاشاره الی مذهب اهل الحق، تحقیق محمد حسن اسماعیل، بیروت: دار الکتب العلمیه
- ۲۶- صابری، حسین، (۱۳۸۸)، تاریخ فرق اسلامی جلد ۱، چاپ پنجم، انتشارات سمت، تهران
- ۲۷- غزالی، ابوحامد، (۱۴۰۹)، الاربعین فی اصول الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه
- ۲۸- غزالی، ابوحامد، (۱۴۰۹)، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت: دارالکتب العلمیه
- ۲۹- فخررازی، (۱۹۸۶م)، الاربعین فی اصول الدین، قاهره: مکتبه کلیات الازهریه
- ۳۰- فخررازی، (۱۴۱۱)، المحصل، تحقیق دکتر اتای، عمان: دارالرازی
- ۳۱- قاری، ملا علی، (۱۴۲۸)، شرح کتاب الفقه الاکبر، تحقیق محمد علی دندل، بیروت: دارالکتب العلمیه
- ۳۲- قاضی عبدالجبار، (۱۴۲۲ق)، شرح الاصول الخمسه، قوام الدین مانکدیم، تعلیق احمد بن حسین ابی هاشم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۳۳- گذشته، ناصر، (۱۳۷۹)، "اصول دین"، دائره المعارف بزرگ اسلام، جلد ۹، تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی
- ۳۴- ماتریدی، ابو منصور، (۱۴۲۷)، التوحید، تحقیق دکتر عاصم ابراهیم، بیروت: دارالکتب العلمیه
- ۳۵- ملطی، ابن عبدالرحمن، (۱۴۱۳)، التنبيه و الرد علی اهل الاهواء و البدع، تحقیق دکتر محمد زینهم، قاهره: مکتبه مدبولی
- ۳۶- نوبختی، حسن بن موسی، (۱۴۰۴ ه.ق.)، فرق الشیعه، چاپ دوم، بیروت: دار الاضواء

37- Gardet, L. 2015, "Ilm al-Kalām." Encyclopedia of Islam, Second Edition. Edited by: P. Bearman, Th. Bianquis, C.E. Bosworth, E. van Donzel, W.P. Heinrichs. Brill Online.
Sheikh, Yaseen Ibrahim, 2006, the five pillars of Islam, Dar al-Cariro: Manarah.